

تقریر درس تفسیر ترتیبی از ابتدای قرآن کریم آیت الله اراکی

مقرر	حجت الاسلام قادر بریسم	جلسه	تاریخ	۱۴۰۴ / ۱۰ / ۰۲
عنوان ۱	تفسیر ترتیبی از ابتدای قرآن کریم			
عنوان ۲	تفسیر سوره «حمد»			
عنوان ۳	تفسیر آیه «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»			
عنوان ۴	یگانگی حقیقت و امتناع تعدد در صراط مستقیم			
عنوان ۵	حل تضاد ظاهری تکثر اجتهادات با وحدت صراط ❖ حقیقت صراط مستقیم؛ ولایت و تسلیم در برابر امر ولی ❖ تجلی اطاعت در واقعه «رد الشمس»			
عنوان ۶	تبیین فقهی حجیت امارات و نقد مسالک اصولی			
عنوان ۷	مسئولیت بشر و مقام خلیفه اللهی در عالم تشریع			

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین

چکیده

این جلسه به بررسی تعارض ظاهری میان «وحدت و یگانگی صراط مستقیم» با «تعدد و کثرت آراء در اجتهاد» می پردازد. اهم محورهاى مطرح شده بدین شرح است:

❖ ۱. امتناع تعدد در حقیقت حق: بر اساس آیه و قاعده «فَمَا ذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ»، حق و عدل بسان ذات باری تعالی، یکتا و تعددناپذیرند. صراط مستقیم، مسیری یگانه و باریک تر از موس است که هیچ گونه کثرتی در ساحت حقیقت آن راه ندارد.

❖ ۲. ولایت؛ کانون پیوند وحدت و کثرت: گرچه فتاوا و اجتهادات فقیهان به سبب محدودیت علم بشری متعدد می گردد، اما همه این راه های متکثر در یک نقطه به وحدت می رسند و آن «اطاعت از امر ولی» است. صراط مستقیم، نه لزوماً دست یابی به واقعیت محض، بلکه «تسلیم در برابر فرمان امام (علیه السلام)» است. از این رو، هرگاه مکلف بر اساس حجت شرعی - که مأذون از سوی معصوم است - عمل کند، در همان صراط واحد گام نهاده است.

❖ ۳. مصلحت سلوکیه و اصالت اطاعت: در تبیین چگونگی حجیت امارات خطاآلود، مسلک «مصلحت سلوکیه» - با تقریری نو- برگزیده شده است؛ بدین معنا که نفس اطاعت از امر آمر و در خط ولایت بودن، واجد مصلحتی برتر است که فوت مصلحت واقع را جبران می سازد. در این نگاه، ارزش عمل نه در «نتیجه»، بلکه در ساحت «عبودیت و تسلیم» نهفته است.

❖ ۴. تمایز ساحات تکوین و تشریع: با استناد به واقعه «رد الشمس» و تقابل رفتار حضرت موسی و خضر علیه السلام،

این نکته تبیین می شود که انسان در عالم تکوین واجد اختیار است؛ اما در عالم تشریع، حق انتخاب

صراطی جز صراط عدل را ندارد. صراط مستقیم در عالم تشریع، تمسک به ذوات مقدسه معصومین علیهم السلام

است که خود، «عین عدل» و میزان سنجش حقیقت اند.

نتیجه آنکه: صراط مستقیم یکی است و آن «ولایت» است؛ و هر اجتهاد صحیحی که بر مدار اذن ولی حرکت کند،

شعاعی از همان صراط واحد محسوب می گردد.

یگانگی حقیقت و امتناع تعدد در صراط مستقیم

در مباحث گذشته، پیرامون تبیین مفهوم صراط مستقیم و بازشناسی مصداق آن، بدین نکته اشاره شد که صراط

مستقیم، که همان صراط عدل است، تعددپذیر نیست. اساساً امکان ندارد که ما صراط های مستقیم متعددی داشته

باشیم؛ چراکه طبق کلام وحی: «فَمَا ذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ»^۱؛ حق نمی تواند دوتا باشد. اگر دو حقیقت فرض شود، یکی

حق است و دیگری غیر حق، و امر غیر حق هرگز نمی تواند حق باشد. باری، حق، تعددپذیر نیست و عدل تعددپذیر

نیست. از همین روست که صراط مستقیم در لسان روایات بدین گونه توصیف شده است: «أَدَقُّ مِنَ الشَّعْرِ وَأَحَدٌ مِنَ

السَّيْفِ»^۲؛ این در حقیقت نوعی تعبیر از یکتا بودن طریق عدل است. طریق الله بسان ذات باری تعالی است؛ همان گونه

که ذات باری تعالی تعددپذیر نیست، طریق الی الله نیز کثرت بر نمی تابد؛ «صِرَاطُ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ

أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ»^۳.

حل تضاد ظاهری تکثر اجتهادات با وحدت صراط

آن گاه این سؤال مطرح می شود که با این وصف، تکلیف اجتهادات مختلف چیست؟ گفته می شود همه این

اجتهادات در دایره حق قرار دارند. البته مقصود، اجتهادات صحیحی است که با اصول صحیح انجام می گیرد و با روش

صحیح پدید می آید؛ یا بگویید آن اجتهاد مجاز از سوی شارع و از سوی ائمه هدی علیهم السلام. به هر روی، اجتهادات، متعدد

می شود؛ حال این اجتهادات متعدده چگونه می توانند همگی بر حق باشند؟

این پرسش به شکل دیگری در علم اصول نیز مطرح شده است. در اصول فقه بدین گونه تبیین گشته که به هر حال

امارات و اصول چگونه می توانند مجزی از واقع باشند؟ می دانیم که احکام واقعی وجود دارند و «الله فی کل واقعه حکم»،

برای هر واقعه ای حکمی مقرر فرموده است. وقتی خداوند حکمی دارد، از سویی نیز فرمان داده است که برای مثال به

«خبر واحد» عمل کنید، یا امر فرموده است که در هنگام شک، به اصل عملی برائت یا استصحاب پایبند باشید. البته

۱. سوره یونس: ۳۲.

۲. تفسیر القمی؛ ج ۱، ص ۲۹.

۳. سوره شوری: ۵۳.

معنای دستور به عمل به خبر واحد این است که در صورت عدم دسترسی به علم، بدان عمل نمایید؛ پس به هر حال، حجیت امارات نیز به نوعی حجیتی است که در موارد عدم علم به واقع جعل شده است.

اصولیون پیرامون این مسأله که امارات و اصول چگونه مجزی از واقع می شوند، به شدت بحث کرده اند؛ چراکه امارات و اصول همیشه با واقع مطابقت ندارند. ممکن است دستور چنین باشد که به خبر واحد عمل کنید، درحالی که احتمال دارد این خبر واحد مطابق با واقع نباشد. یا فرمان به عمل به اصل عملی باشد، درحالی که ممکن است اصل عملی با واقع هم خوان نباشد. حال، امارات و اصول برای مجتهد حجت هستند، اما فتوای مجتهد برای غیر مجتهد حجیت دارد. همان اشکالی یا همان سؤالی که درباره امارات و اصول و حجیتشان نسبت به مجتهد مطرح است، نظیرش در مورد حجیت رأی مجتهد برای غیر مجتهد نیز وجود دارد؛ زیرا غیر مجتهد نیز همیشه به واقع دست نمی یابد و ممکن است خطا کند. از همین روست که ما با تعدد مجتهدین روبرو می شویم. اگر مجتهدین هیچ کدام خطا نمی کردند، تعدد اجتهاد پدید نمی آمد. اساساً منشأ تعدد اجتهاد این است که اجتهادها همگی صد در صد مطابق با واقع نیستند.

ولیکن مع ذلک -البته اجتهاد با شروطش، و منظور ما اینجا از اجتهاد، آراء سلیقه ای و ذوقی و برآمده از هوا و هوس نیست؛ بلکه آن اجتهادی است که مشروع و طبق اصول باشد- همین اجتهاد مشروع طبق اصول، میان مجتهدین مختلف، متعدد می شود. قاعدتاً همه اینها نیز باید صراط مستقیم باشد؛ «أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ». وقتی می گوئیم: من اگر به اجتهاد مجتهد عمل کردم، یا مقلد به اجتهاد مجتهد عمل نمود، یا اگر مجتهد به امارات و اصول عمل کرد، به وظیفه خویش عمل نموده است؛ به وظیفه عمل کردن یعنی بر صراط مستقیم خدا گام نهادن. حال، این بایگانگی صراط مستقیم و عدم تعدد حق چگونه سازگار است؟

مستحضرید که این بحث را برخی از روشنفکران ناآشنا با مبانی دینی گاهی مطرح می کنند و می گویند ما «صراط های مستقیم» داریم یا از این دست سخنان. این پندار از همان سؤالی نشأت گرفته که در ذهن آنهاست و در پی آن نرفته اند تا از کارشناسان اصلی و عالمان بپرسند که این سؤال چگونه پاسخ داده می شود و این مشکل چگونه حل می گردد؟ در اصول فقه، محققین ما -البته این مسأله در میان اصول فقه شیعه مطرح است؛ در اصول فقه عامه، آنها به گونه ای دیگر مشکل را حل کرده اند که در واقع حل مشکل نیست؛ بلکه افزودن مشکلی بر مشکل دیگر است که بدان اشاره خواهیم کرد.

باری، نسبت به پاسخ این سؤال تقریباً سه مسلک وجود دارد. اگر بخواهیم مسأله را به صورت کلی طرح کنیم و به تفکیک مجتهد و مقلد نپردازیم، سؤال این است: شما که امارات و اصول برایت حجت است و می توانی بر اساس آن فتوا بدهی، با اینکه می دانی اینها همیشه با واقع منطبق نیستند و گاه خطا در آنها راه دارد، چگونه مادامی که بدان ها عمل می کنی بر صراط مستقیم هستی؟ حتی اگر این اماره یا اصل مطابق با واقع نباشد.

نسبت به مقلد و غیر مجتهد نیز سؤال بدین گونه است: تو که به رأی مجتهد عمل می کنی و مجتهدین هم آراءشان مختلف است، با وجود این اختلافات، چگونه همه مقلدین که از مجتهدین متعدد (جامع الشرائطی که یصح تقلیده) تبعیت می کنند، بر صراط مستقیم اند؟ و چگونه این با عدم تعدد صراط مستقیم یا عدم تعدد حق سازگار است؟

حقیقت صراط مستقیم؛ ولایت و تسلیم در برابر امر ولی

پاسخ اجمالی ما، که در علم اصول نیز با تقریری دیگر مطرح است، بدین شرح است: صراط مستقیم یعنی راه ولایت و طریق اطاعت خدا. ولایت الهی که ولایت امام علیه السلام از آن منشعب می شود؛ یعنی ولایت امام علیه السلام؛ این صراط مستقیم است. در روایات ذیل آیه **﴿وَأَنَّ لَوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا﴾**^۱، «طَرِيقَةُ» به «ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام» تفسیر شده است.^۲ صراط مستقیم چیست؟ ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام. این ولایت یعنی اطاعت الله؛ یعنی همان حقیقتی که در قرآن کریم آمده است؛ آنجا که می فرماید:

﴿أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ * وَأَنِ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾^۳

در اینجا «اعْبُدُونِي» همان صراط مستقیم است و معنای «اعْبُدُونِي» نیز «أَطِيعُونِي» است. بدین معنا که اگر کسی به امر ولی، به امر ولی الهی عمل کرد، بر صراط مستقیم است. حال اگر ولی الهی فرمود که شما می توانید به اماره یا به اصل عمل کنید، ولو آنکه این اماره بیست درصد احتمال خطا داشته باشد، اینجا چون شما به «امر ولی» عمل کرده اید، بر صراط مستقیم هستید. در این وضعیت، هم این مجتهد بر صراط مستقیم است؛ چون به دستور امام علیه السلام عمل نموده؛ و هم آن مجتهد بر صراط مستقیم است چون او نیز تابع فرمان امام علیه السلام بوده است. هم مقلدی که از این مجتهد تبعیت می کند بر صراط مستقیم است و هم مقلدی که از مجتهد دیگری که با مجتهد اول اختلاف رأی دارد پیروی کرده؛ او نیز بر صراط مستقیم است. چرا؟ چون به «اعْبُدُونِي» عمل کرده است.

خدای متعال آگاه بوده است که اگر به اماره عمل کنی، هشتاد درصد اصابت به واقع در آن هست و بیست درصد خطا. فرموده است: من این خطاهای تو را می بخشم؛ تو به اماره عمل کن و من عمل تو را به عنوان اطاعت از خویش می پذیرم، حتی اگر بیست درصد خطا داشته باشد. به مجتهد می گوید: تو به اماره یا به اصل عمل کن، و من آن را از تو قبول می کنم هر چند این عمل تو بیست درصد خطا داشته باشد؛ این را اطاعت تو محسوب می دارم.

پرسشگر: یعنی پس تعدد در عمل است نه در صراط؟

استاد: بله، عمل ها به این اعتبار، همگی «تسلیم» هستند؛ تسلیم به دستور امام علیه السلام. بله، تسلیم به دستور امام علیه السلام صراط مستقیم است. احسنت. حال، این را در موارد وجود روایتین متعارضین باید تأمل کرد؛ اما مضمون همین است که عرض کردیم و ملاک کلی همین است. پس صراط متعددی در کار نیست؛ صراط یکی است و آن، اطاعت از خدا و ولی امر است؛ چنان که می فرماید:

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾^۴

ما مأمور به اطاعت از امام علیه السلام هستیم، هر چه ایشان بفرماید. حتی اگر روزی امام علیه السلام بفرمایند نماز نگزارید! (حالا فرضاً).

۱. سوره جن: ۱۶.

۲. ر. ک: تفسیر القمی؛ ج ۲، ص ۳۸۹.

۳. سوره یس: ۶۰ و ۶۱.

۴. سوره نساء: ۶۵.

تجلی اطاعت در واقعه «ردّ الشمس»

این داستانی که از مسلمات تاریخ است، یعنی مسأله «ردّ الشمس» دوم برای امیرالمؤمنین علیه السلام، بسیار حائز اهمیت است. این ردّ الشمس ثانی که در زمان خلافت ظاهری حضرت اتفاق افتاد؛ در جریان جنگ صفین، لشکر حضرت امیر علیه السلام هنگام ظهر به صحرایی رسیدند. حضرت فرمودند: اینجا جای نماز گزاردن نیست؛ این صحرا، صحرایی است که عذاب الهی بر اهلش نازل شده و «إِنَّهُ لَا يَجِلُّ لِنَبِيِّ وَلَا لِرَسُولٍ نَبِيٍّ أَنْ يُصَلِّيَ فِيهَا»^۱. فرمودند: راه را ادامه دهیم. نماز ظهر را خواندند و هنگام وقت نماز عصر به چنین صحرایی رسیدند که حضرت فرمودند: اکنون وقت نماز عصر نیست؛ راه را ادامه دهید. عده‌ای از این مقدسین خشک مغز نپذیرفتند و گفتند نمی‌شود و وقت فضیلت می‌گذرد؛ می‌آمدند پایین و نمازشان را می‌خواندند و بعد ملحق می‌شدند. ولیکن اکثر لشکر با حضرت همراه شدند. راوی حدیث می‌گوید: من هم با خود گفتم باید با علی بن ابی طالب علیه السلام باشم و هر چه بگویم انجام دهم. می‌گوید: راه را ادامه دادیم تا آفتاب غروب کرد و هوا تاریک شد. به مکانی رسیدیم که حضرت فرمودند: اینجا توقف می‌کنیم؛ اینجا می‌خواهیم نماز عصر بخوانیم! اینجا بود که حضرت دعا فرمودند و خورشید بازگشت. ردّ الشمس ثانی اینجاست. خورشید به همان زمان فضیلت عصر بازگشت و حضرت نماز عصر را با لشکرش گزاردند و پس از آن، خورشید دوباره به جای خویش بازگشت و دفعه‌ای هوا تاریک شد.

این حادثه چندین تعلیم و چندین درس در خود نهفته دارد. یکی از درس‌ها همین است که ما مکلف به اطاعت از امامیم. آن «اقیموا الصلاة»ی که امام به ما می‌گوید، ما مکلف به آن هستیم. آن «اقیموا الحج»ی که امام معصوم علیه السلام فرمان می‌دهد، ما مکلف به اطاعت آن هستیم. این یکی از درس‌های این جریان است. ما این را شاهد بحث خویش گرفتیم که مکلف به اطاعت امامیم. «اعْبُدُونِي»؛ مکلف به این هستیم. اطاعت الله که همان اطاعت امام است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ...»^۲، ما مکلف به این هستیم. اگر به این عمل کردیم، وقتی خدا و امام علیه السلام فرمودند به حرف مجتهدی که دارای این شرایط است عمل کن، من وظیفه خویش را انجام داده‌ام. اگر مجتهد خطا کرد، مع‌ذلک من چون مطیع خدا شده‌ام، از صراط مستقیم پام را فراتر نگذاشته‌ام. خود مجتهد هم اگر به اماره و اصل عمل کرد، یعنی به آنچه خدا فرموده بود عمل نموده است. حالا ما بدین می‌گوییم - خیلی این تعبیر در فرهنگ شیعه عجیبه - «مصلحت سلوکیه».

والله این فرهنگی که ائمه اطهار علیهم السلام ما را با آن آشنا نموده‌اند، اگر آدم شب و روز هم شکر خدا را بجای آورد، باز هم اندک است. فرهنگ «حجت»؛ که تو باید به حرف حجت عمل کنی. ما به امام علیه السلام می‌گوییم «حجة الله»؛ این در فرهنگ اهل سنت بدین معنا نیست. ممکن است کلمه حجت را به کار ببرند؛ اما نه با این معنایی که ما اراده می‌کنیم. ما می‌گوییم هر کنشی که تو در مسیر اطاعت خدا انجام می‌دهی، باید بر اساس حجت باشد. حجت یعنی ولایت و اطاعت خداوند. خوب اگر بر اساس حجت عمل کردی، در طریق اطاعت الهی گام برداشته‌ای و وظیفه خویش را انجام داده‌ای، ولو آنکه این حجت ده یا بیست درصد خطا داشته باشد و به واقع اصابت نکند؛ اما چون تو به حجت عمل کرده‌ای، تو

۱. من لا یحضره الفقیه؛ ج ۱، ص ۲۰۴.

۲. سورة نساء: ۵۹.

خطا ننمودی. لذا می‌گوییم اساساً عمل به آراء مجتهدین خطا نیست. برخی می‌گویند مجتهد خطا می‌کند؛ ولیکن برای من مکلف خطا نیست. من مکلفم به حرف حجت عمل کنم و در این لحظه مکلف به دست‌یابی مستقیم به واقع نیستم. خداوند خود فرموده است که من همین مقدار را از تو می‌پذیرم. خلاصه این پاسخی است که ما به این سؤال می‌دهیم که چرا اجتهادات متعدد است و چگونه با یگانگی صراط مستقیم سازگاری دارد. اتحاد صراط مستقیم را خود خدا فرموده است: ﴿وَأَنِ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾.

تبیین فقهی حجیت امارات و نقد مسالک اصولی

پرسشگر: حضرت استاد، فرق این بحث با قضیه موسی و خضر علیه السلام در چیست؟

استاد: در اینجا اختلاف در «وظیفه» است. ببینید، در اینجا واقع اصلاً متفاوت است. واقع برای این، غیر از واقع برای آن است. اما در بحث ما، واقع یکی است، منتها حرف کاشف از واقع (حجت‌ها) متعددند که همگی معتبرند. در مسأله حضرت موسی و خضر علیه السلام ما با دو تکلیف مختلف روبرو هستیم. جمع‌بندی ما این است که اینجا حضرت موسی علیه السلام مأمور عالم تشریع و ولی در عالم تشریع است. حضرت خضر علیه السلام واجد ولایت تکوینی بود و بر آن اساس عمل می‌کرد. لذا آنجایی که مصلحت بود غلامی را بکشد، می‌کشته است. این ولایت تکوینی است. نظیر آنجایی که عده‌ای در تصادف از دنیا می‌روند؛ طبق اراده تکوینی خداوند این انجام پذیرفته با اینکه عده‌ای کشته شده‌اند. اراده تکوینی مصلحتی در عالم تکوین دارد. حضرت موسی علیه السلام مأمور عالم تشریع و حضرت خضر علیه السلام مأمور عالم تکوین بود. خواستند به موسی علیه السلام نشان دهند که اگر تو صاحب ولایت در عالم تشریعی، ما ولایتی در عالم تکوین نیز داریم که بیا و آن را ببین. لذا آن اشکالاتی که موسی بر خضر می‌گرفت، اشکالات عالم تشریع بود: در مورد قتل غلام گفت: «... لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُكْرًا»^۱، و در مورد سوراخ کردن سفینه گفت: «... لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا اِمْرًا»^۲. خضر علیه السلام گفت صبر کن تا برات توضیح دهم و در جواب گفت: «... وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ اَمْرِي...»^۳؛ یعنی من هم مأمورم، تنها تو مأمور نیستی. منتها تو یک نوع مأموریت داری در عالم تشریع و من مأموریت دیگری دارم در عالم تکوین. هر دو در عالم خویش حجت‌اند؛ بلکه هر دو مصلحت واقعی است؛ هم آن در عالم خویش مصلحت دارد و هم این. بسان تفاوت نماز مسافر و نماز حاضر است که هر دو دارای مصلحتند؛ اما موضوعشان متفاوت است. اینجا هر دو واقع است، نه اینکه یکیش واقع نباشد.

پرسشگر: مصلحت عالم تکوین یعنی مصلحت آینده؟

استاد: عالم تکوین است؛ یعنی عالم مدیریت و تدبیر تکوینی جهان. لذا می‌گوید خدا به من دستور داد این فرزند را از سر راه پدر و مادرش بردارم چون مانع رسیدن آنها به کمال می‌شد: «وَأَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ فَخَشِينَا أَنْ يُرْهِقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا ۖ فَآرَدْنَا أَنْ نُبَدِّلَهُمَا رِئْهُمَا خَيْرًا مِنْهُ زَكَاءً وَأَقْرَبَ رَحْمًا»^۴؛ این مربوط به تدبیر عالم تکوین است.

۱. سوره کهف: ۷۴.

۲. همان: ۷۱.

۳. همان: ۸۲.

۴. همان: ۸۰ و ۸۱.

پرسشگر: در مورد کشتی چطور؟

استاد: حالا چه آینده چه حال؛ آن مسأله سفینه خیلی ربطی به آینده ندارد. مصلحت عالم تکوین است. بگذریم. باری، برای اینکه معلوم شود این چه ارتباطی با آن بحث اصولی دارد، فقط اشاره‌ای می‌کنم و کلام را می‌بندم. در بحث اصول هم این مطرح است که امارات و اصول که برای مجتهد حجت می‌شود، با توجه به خطای احتمالی آنها، چگونه خدا اجازه می‌دهد از واقع تخطی شود؟ می‌گویند مصلحتی در همین عمل به اماره وجود دارد، ولو مطابق با واقع نباشد. همه‌شان بدین قائلند که در اینجا مصلحتی هست که فوت مصلحت واقع را جبران می‌کند. حال این مصلحت چیست؟ سه مسلک وجود دارد.

یک مسلک نسبت می‌دهند به اهل سنت، که اصلاً خدای متعال حکمش را عوض می‌کند. وقتی اماره‌ای بر حکمی قائم شد که خلاف واقع بود، اصلاً خدا دست از آن حکم واقعی برمی‌دارد و این می‌شود حکم واقعی. به طور کلی مصلحت در این تجلی می‌کند.

این را مسلک «تصویب» یا «سببیت» می‌نامند؛ یعنی قیام اماره سبب می‌شود در این حکم خلاف واقع مصلحتی به وجود آید که جبران‌کننده واقع است. ما این را قبول نداریم و امامیه عموماً آن را نمی‌پذیرند؛ زیرا معتقدند خداوند احکام واقعیه دارد و حکم واقعی در هر حال سر جای خویش است.

دو مسلک دیگر باقی می‌ماند که مسلک اصولیین ماست. یکی «طریقیت» است؛ می‌گویند اماره و اصل گرچه خطا می‌کنند، اما چون دسترسی به علم ممکن نیست، شارع این طریق را قرار داده و خود به طریق عمل کردن مصلحتی دارد که مصلحت فوت واقع را می‌پوشاند.

پرسشگر: مثل چراغ راهنمایی مثلاً؟

استاد: بله، مثلاً؛ ملاک اینجا یکی است. باری، یک مبنایی هم مرحوم شیخ انصاری دارد که «مصلحت سلوکیه» است. ایشان می‌فرماید نفس عمل به اماره مصلحتی دارد. اصولیون بر ایشان اشکال کرده‌اند که عمل به اماره چیزی جز عمل به مؤدای آن نیست. اگر در مؤدا مصلحتی باشد، همان سببیت و تصویب می‌شود که شما قبول ندارید. می‌گویند عمل به اماره چیزی زائد بر خود آن حکم نیست. تقریباً شبه‌اتفاقی میان محققین بعد از شیخ بر نپذیرفتن این مسلک وجود دارد.

ما می‌گوییم مصلحت حرف شیخ شاید این باشد که عمل به ولایت و عمل به امر آمر مصلحتی دارد که بر مصلحت واقع فائت غلبه می‌کند. مقصود شیخ از عمل کردن به اماره، نفس اطاعت از امر مولا است. نمی‌گوییم در آن حکمی که اماره آورده مصلحتی هست؛ خیر، در اطاعت امر مولا مصلحتی وجود دارد. آقایان می‌گویند مصلحت روشی یعنی چه؟ ما می‌گوییم مراد، اطاعت از امر خدا و ولی امر و در خط ولایت بودن است. این عمل کردن به فرمان امام، خودش یک جور عمل است. مصلحتی که در عمل به اماره غیر مطابق با واقع به وجود می‌آید، در نفس عمل به ولایت است. اگر مصلحت در حکم باشد، تصویب پیش می‌آید. اما مصلحت در عمل به اماره یعنی عمل به ولایت و امر آمر. آمر فرموده به این روایت عمل کن؛ عمل به روایت یک مطلب است و اطاعت امر ولی مطلبی دیگر. در این اطاعت مصلحتی هست که جبران‌کننده است. به احتمال قوی مقصود شیخ همین بوده است. ما وقتی عمل به اماره می‌کنیم دو کار انجام می‌دهیم:

یکی انجام مؤدا و دیگری اطاعت از امر ولی. مصلحت در دومی نهفته است که حیثیتی جداگانه دارد. اگر مقصود شیخ این باشد، حرف درستی است.

مسئولیت بشر و مقام خلیفه الهی در عالم تشریع

پرسشگر: ...

استاد: احسنت؛ همین «قبل الانسانی» معنایش همین است؛ یعنی ولی. آنچه ولی می گوید، چون خدا می گوید. ما یک عدلی داریم قبل از اینکه من انتخاب کنم و نسبت به آن مسئولم. بنابر این نوع تفسیر، بشر «مسئول» و متعهد خواهد بود. ما دو نوع نگاه به بشر داریم: مسئول و غیرمسئول. بشر غیرمسئول بشری است که هر کاری کند مسئولیتی ندارد؛ «... قَالُوا تَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ...»^۱. فرشتگان گمان می کردند بشر موجودی غیرمسئول است که به او اختیار داده شده. در اینجا خلط میان تکوین و تشریع در سؤال ملائکه به وجود آمد. در عالم تکوین به بشر اختیار داده شده است؛ مختاری هر کار کنی بکن. اما این یعنی قدرت داری، ولی در عالم تشریع حق نداری هر کاری کنی. بله می توانی، اما مسئولی که آن را که عدل است انجام دهی. همان اعتراضی که موسی علیه السلام به خضر علیه السلام داشت، نظیر سؤال ملائکه است. در عالم تکوین قدرت انتخاب داری، اما ملائکه گفتند: «... وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ...»^۲؛ یعنی ما فقط خیر انجام می دهیم؛ اما این موجود می تواند هم عمل به خیر کند هم شر.

خداوند فرمود: «... إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ»^۳؛ خداوند عالم تشریعی دارد که آن را به محمد و آل محمد علیهم السلام سپرده است. کسی که از ایشان اطاعت کند، عمل به عدل می کند و هرگز خطا نمی کند. حقیقت عالم تشریع، محمد و آل محمد علیهم السلام هستند که عین عدل اند و ذاتشان عدل است. من یک عالم تشریعی دارم و راه عدل را معرفی نموده ام و هادیانی قرار داده ام که سرانجام جامعه بشر را به این سمت خواهند آورد؛ منتها به اختیار خود جامعه بشر. با حفظ این اختیار تکوینی، اینها جامعه بشر عادل می پروراند.

پرسشگر: ...

استاد: بله، خلاصه اینکه پاسخ اشکال آنها عین پاسخی است که به اشکال موسی علیه السلام گرفته می شود. همان طور که خضر علیه السلام گفت من مأمور عالم تکوینم، ملائکه هم با این عالم تشریع آشنا نبودند که خدای متعال مخلوقی بیافریند که هم مختار باشد و هم اختیارش موافق با عدل باشد.

و صلّی الله علی محمد و آله الطاهرين

۱. سورة بقره: ۳۰.

۲. همان.

۳. همان.